

موضوع: الحجج العقلية / الظواهر / قواعد في الأوامر

اجزاء امر ظاهری

در بحث اجزای امر ظاهری، تارةً از آن امر ظاهری بحث می‌کنیم که مفاد اماره‌ی قائم بر احکام واقعی است. این موضوع در مبادی بیان شد و در ابتدای بحث قطع نیز خواهد گفته شد. حکم ظاهری، به دو قسم قابل تقسیم است:

۱. حکم ظاهری که مفاد اماره‌ای است که قائم بر احکام واقعی می‌شود. این حکم، «مِنْ جهة» حکم واقعی و «مِنْ جهة» حکم ظاهری محسوب می‌گردد. از جانب فقها و اصولیین، گفته می‌شود اماراتی که بر احکام واقعی قائم هستند، آن است که مؤدای آن، حکم واقعی است؛ از نظر ما نیز، حجت بر حکم واقعی قائم است، اما در ظرف جهل به واقع؛ علم وجدانی به حکم واقعی از طریق تواتر، صریح نصوص یا صریح آیه‌ی شریفه‌ی قرآن به وجود می‌آید، یعنی حکم واقعی از طریق علم وجدانی محقق شود، یا به وسیله نصوص متواتری که صریح الدلالة باشند و یا به اجماع فریقین که «ضروری دین» به واسطه آن ثابت می‌شود. همچنین در دو مورد اولی که «ضروری دین» یا گاهی «ضروری مذهب» ثابت می‌شود، باز هم آن حکم، واقعی است، و فرقی بین «ضرورت دین» و «ضرورت مذهب» نیست. این‌ها همه احکام واقعی هستند؛ واقعی معلوم بالوجدان. در این صورت، اگر اماره‌ای برخلاف آن وجود داشته باشد، اصلاً حجت ندارد.

ولی در جایی که ما علم وجدانی به واقع نداریم (به یکی از طرقی که ذکر شد)، در آنجا امارات حجت است؛ یعنی امارات قائمه بر احکام واقعی.

امارات نیز خود بر دو قسم‌اند:

* قسمی از امارات شأنشان إخبار از واقع است. شأن آنها بیان و اثبات حکم واقعی است و نظر به واقع دارند. از این رو، این گونه امارات کاشف از واقع هستند.

* قسمی دیگر از امارات، آنهایی هستند که در موضوع دلیلشان، «شک» اخذ شده است؛ مانند نصوص باب استصحاب، نصوص قاعده طهارت، قاعده برائت، قاعده اشتغال و قاعده تخییر. این‌ها نصوصی هستند که در خود نص و دلیل، موضوع «شک» در آنها اخذ شده است. این شک یا به صورت لفظ «شک» می‌آید، یا مثلاً در قاعده طهارت: «کل شیء لک طاهر حتی تعلم انه قدر». عبارت «حتى تعلم» قرینه است که غایت آن، «لا تعلم» است. پس موضوع آن، «لا تعلم» یعنی «مجهول» است. به عبارت دیگر: «کل شیء غیر معلوم حکمه فهو محکوم بالطهارة. کل شیء مجهول الطهارة و القذارة، فهو محکوم بالطهارة». مفاد این

دلیل چنین می‌شود و جهل در آن اخذ شده است؛ حال چه این اخذ به محتوا و مضمون باشد و در لفظ نیامده باشد، و چه در خود لفظ ذکر شده باشد.

نتیجه این است که این سنخ از امارات، چون در موضوعشان جهل و شک اخذ شده، دیگر نظر به واقع ندارند. این‌ها در فرض قطع نظر از واقع و در فرض یأس از واقع جاری می‌شوند. فقیه استفراغ وسع می‌کند تا ببیند آیا اماره‌ای بر حکم واقعی قائم است یا خیر. پس از آن، وقتی یأس برایش حاصل شد، آنگاه به سراغ این گونه امارات (اصول عملیه) می‌رود. این گونه امارات در چه فرض شک جاری هستند، چون شک در موضوعشان اخذ شده است و شک در جایی پدید می‌آید که طریقی به سوی واقع در اختیار نباشد.

فلذا این امارات که همان اصول عملیه هستند (یا سایر اصول غیر اربعه که قائم شده‌اند، تفاوتی ندارد، زیرا اصل فقط منحصر در اصول عملیه اربعه نیست و اصول دیگری نیز وجود دارد که در علم اصول از آنها بحث نشده است)، غالباً در مباحث اصول مطرح نشده و وارد قواعد فقهیه شده‌اند، زیرا به باب خاصی اختصاص دارند. از این جهت، آنها به قواعد فقهیه ملحق می‌شوند. اما اصل اصولی آن است که در سرتاسر فقه جاری شود؛ و اصول عملیه اربعه در سرتاسر فقه جاری هستند. علاوه بر این، مفاد این اصول، «حکم» نیست، بلکه «حجت بر حکم» است. در حالی که در موارد دیگر، یا مفاد، حکم وضعی است یا حکم تکلیفی. مثلاً "اِذَا شَكَّكَتَ قَابِنِ عَلَيَّ الْاَكْثَرُ"، مفادش حکم تکلیفی است؛ اما "كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ اَنَّهُ قَذَرٌ"، مفادش حکم وضعی است. به هر حال، مفاد هر کدام از این‌ها «حکم» است، در حالی که قاعده اصولی آن است که مفادش «حجت بر حکم» باشد.

از این حیث است که ما اوامر ظاهری (هر دو قسم) را که در اصول بحث می‌کنیم، از قبیل قواعد اصولی می‌دانیم. چون نتیجه و مآل این بحث این است که: "هل يكون الامر الظاهري حجة على الاجزاء ام لا؟"

در مورد "حجة على الاجزاء"، ما قبلاً در بحث اجزا گفتیم که اختلاف است که آیا مسئله اجزا از اصول عقلیه است یا از اصول لفظیه. بنا بر اینکه اجزا را جزو ظواهر لفظ و مدلول التزامی امر بدانیم، این مسئله از مباحث لفظی خواهد بود.

اگر آن را خارج از مدلول لفظ بدانیم و فقط به صرف ملازمه عقلیه بین "الاتيان بالمأمور به على وجهه" و بین "الاجزاء" قائل شویم، در این صورت مسئله‌ای عقلی خواهد بود. اصولیون نیز در اینجا اختلاف نظر دارند.

البته باید گفت که قدمای از اصول، همگی آن را مسئله‌ای لفظی می‌دانستند. کما اینکه این بحث را تحت عنوان "اقتضاء الامر الاجزاء" و "دلالة الامر على الاجزاء" در مباحث الفاظ آورده‌اند؛ از "عُدَّة" شیخ طوسی گرفته تا "معارج" صاحب معالم، "الذریعه الى اصول الشریعه" سید مرتضی و "وافیه" تونی و امثال آنها، همگی این را در مباحث الفاظ ذکر کرده‌اند. در میان متأخرین و متأخر المتأخرین، اکثر یا بسیاری از آنها این را جزو مسائل عقلی می‌دانند، به همان تقریبی که عرض کردم.

ما نیز بر آنیم که بحث اجزای امر ظاهری، مانند امر اضطراری، از مباحث الفاظ علم اصول است. فلذا ما این بحث را در مباحث الفاظ آوردیم و آن را از شئون امر و صیغه امر، منتها به مدلول التزامی، می‌دانیم. تقریب آن این است که وقتی مولا امر می‌کند، مدلول مطابقی آن وجوب اتیان است، اما دلالت التزامی‌اش این است که: "لو اتیت کفی"، یعنی کفایت می‌کند. به عبارت دیگر، مولا چیز دیگری غیر از این امر را نمی‌خواهد، زیرا اگر چیز دیگری می‌خواست، آن را بیان می‌کرد. پس معلوم است که این امر، از نظر عرف و متعارف عرفی، دلالت التزامی دارد بر کفایت "مأتی به" و "مأمور به" از دوباره آوردن (اعاده در داخل وقت، و قضا در خارج از وقت). چون ما این را مدلول التزامی گرفتیم، فلذا مسئله اجزای امر ظاهری نیز از قبیل مباحث الفاظ می‌شود.

البته بنا بر آن قولی که اصل اجزا را محل کلام می‌دانند و آن را مختص به امر ظاهری نمی‌دانند، مسئله اجزا را، چه در امر اختیاری، چه اضطراری و چه ظاهری، کلاً از قبیل مباحث عقلی علم اصول می‌دانند، به همان تقریبی که خدمت شما عرض کردم.

قول مشهور در اجزاء

قول مشهور بین اصولیین و قدمای اصول، «اجزا» بوده و هست. همه، از "شیخ مفید" گرفته که در همان کتاب کوچکی که شاید بیست-سی صفحه بیشتر نباشد و کنگره "شیخ مفید" آن را چاپ کرده، تا "شیخ طوسی" در "عُدَّة الاصول"، "سید مرتضی" در "الذریعه الى اصول الشریعه"، "محقق حلی" در "معارج" و "علامه حلی" که چند کتاب اصولی دارد، همگی به اجزا تصریح کرده‌اند. عبارات آنها را در این کتاب دقایق الاصول آورده ایم.

کلام شیخ مفید^۱: "وَ امثالُ الامرِ مُجزٍ لصاحبه" ("لصاحبه" یعنی "لِلْإِعَادَةِ وَ الْقَضَاءِ"، مقصود این است. اجزاء امر، مجزی است، البته "صاحبه" را می‌توان به مکلف نیز ارجاع داد، یعنی "مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ الْأَمْرُ"، چون ذیل آن قرینه می‌شود: "وَ مُسْقِطٌ عَنْهُ". چون "عنه" گفته، معلوم می‌شود مقصود از "صاحبه"، مکلف است؛ یعنی "مَنْ تَعَلَّقَ بِهِ الْأَمْرُ" یا شخص مأمور ("وَ مُسْقِطٌ عَنْهُ فَرَضٌ") (چه

۱ التذکره بأصول الفقه، الشیخ المفید، ج ۱، ص ۳۰.

چیز "مُسْقِطٌ عَنْهُ"؟ "فَرَضٌ". این را به نصب می خوانیم چون اسم عامل و "فَرَضٌ" مفعول آن است. "مُسْقِطٌ عَنْهُ"، یعنی از او ساقط می کند) **ما كَانَ وَجِبَ مِنَ الْفِعْلِ عَلَيْهِ** (آن فرضی را که بر او واجب شده بود، که همان واجب مأمور به ماست؛ صلاة، صوم یا هر چیز دیگر، از گردنش ساقط می کند)

این کلام بسیار مطلق است و فرقی بین امر اختیاری، اضطراری و ظاهری نگذاشته است. تحلیل سخن "شیخ مفید" این است که هر امری بحسب خودش مجزی است؛ امر اختیاری از تکرار اختیاری اش، امر اضطراری کذلک، و امر ظاهری نیز کذلک.

عبارت "سید مرتضی" را نیز در اینجا آورده ایم. "سید مرتضی" می گوید: **"إِلَّم أَنَّ جَمِيعَ الْفُقَهَاءَ** (مقصود ایشان از "فقهاء"، عامه است.) **يَذْهَبُونَ إِلَى أَنَّ امْتِثَالَ الْفِعْلِ الْمَأْمُورِ بِهِ يَقْتَضِي إِجْزَاءَهُ. وَ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ إِجْزَاءَهُ إِنَّمَا يُعْلَمُ بِدَلِيلٍ** (یعنی بعضی ها هم گفته اند مجزی نیست. معلوم است که آن "بعض" در اقلیت هستند)

سؤال: عبارت "شیخ مفید" اجزاء امر ظاهری از واقعی را مطرح نمی کند؟

استاد: نه، مطلق است. مطلقاً مجزی است؛ یعنی هر امری از خودش مجزی است. اما از امر واقعی را هم شامل می شود. اطلاق کلامش آن را هم در بر می گیرد. وقتی شما امری را انجام دادید، چه امر ظاهری و چه امر اضطراری، این ها بدل واقعی هستند و به جای واقع قرار می گیرند. چون شأنشان این است، بنابراین اگر امر ظاهری را به کمال آوردید، از آنچه شأنش است، مجزی خواهد بود. شأن آن نیابت از واقع است. چون شارع این را به جای واقع جعل کرده است، لذا در ظاهر کلام، آن هم می آید. شأن امر اضطراری و ظاهری، به جای واقع نشستن است. در فرضی که شما یا علم وجدانی به واقع ندارید و اماره بر واقع نصب شده، یا در واقع شک دارید و تکلیف ظاهری برایتان جعل شده که باز هم به جای واقع باشد. چون شأن و اساس تشریع آن برای تدارک واقع است، لذا مقتضای شأن و مقام تشریع این است که اقتضای اجزاء از واقعی را نیز داشته باشد. برای این امر، ظهور در اجزاء، حتی از امر واقعی، درست می کند، نه فقط خصوص خودش که مفروغ عنه است.

ادامه کلام "سید مرتضی" در "ذریعه": **"و غَيْرُ مُمْتَنِعٍ إِلَّا يَكُونُ مُجْزِئاً** (ممتنع نیست که مجزی هم نباشد. یعنی می خواهد بگوید که اگر امر مجزی هم نباشد، امر بودنش به هم نمی خورد) **و الْكَلَامُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ إِنَّمَا هُوَ فِي مُقْتَضَى وَضْعِ اللَّعْنَةِ وَ عُرْفِهَا** (مقتضای وضع صیغه امر، بر حسب ارتکاز، تبادر و فهم عرفی چیست؟) **وَأَمَّا عُرْفُ الشَّرْعِ فَإِنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ قَدْ اسْتَقَرَّ عَلَى أَنَّ فِعْلَ الْمَأْمُورِ بِهِ عَلَى الْحَدِّ الَّذِي تَعَلَّقَ بِهِ الْأَمْرُ يَقْتَضِي الْإِجْزَاءَ** (عرف شرع این است. مقصود از عرف شرع نیز همین فقها هستند که با

۲ الذریعة الى اصول الشريعة، السيد الشريف المرتضي، ج ۱، ص ۱۲۱.

آن سر و کار دارند) ... وَإِذَا كُنَّا لَا نَوْجِبُ تَعَلُّقَ هَذِهِ الْأَحْكَامِ فِي كُلِّ حَالٍ وَمَعَ كُلِّ شَرْعٍ، فَمَا الْمَانِعُ مِنْ انْتِفَائِهَا مِنْ امْتِثَالِ الْأَمْرِ؟ (یعنی وقتی در هر شریعتی همین طور است و هیچ شریعتی نبوده که امتثال در آن مجزی نباشد، "فما المانع؟" چه مانعی دارد؟ ما در سایر موارد شرع یا در سایر ادیان، موردی برخلاف آن نداریم تا بگوییم این برخلاف قاعده است. پس بنابراین، این خودش فی نفسه هیچ گونه مانعی ندارد).

در "عُدَّةُ الْأَصُول" آمده است: "ذَهَبَ الْفُقَهَاءُ بِاجْمَاعِهِمْ وَكَثِيرٌ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ إِلَى أَنَّ الْأَمْرَ بِالشَّيْءِ يَقْتَضِي كَوْنَهُ مُجْزِئاً إِذَا فُعِلَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ (این همان است که در اصول آمده: "اتیان المأمور به علی وجهه) وَ قَالَ كَثِيرٌ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ إِنَّهُ لَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ (معلوم می شود مخالفانی که "سید مرتضی" به آنها اشاره کرده بود، متکلمین بوده اند. چون آنها نظر به عقل دارند و از نظر عقلی ممتنع نیست که شارع امر بکند ولی بگوید مجزی نیست. "و لَا يَمْتَنِعُ أَنْ لَا يَكُونَ مُجْزِئاً وَ يَحْتَاجُ إِلَى الْقَضَاءِ". "شیخ طوسی" می گوید: "و الصَّحِيحُ هُوَ الْأَوَّلُ"، یعنی مجزی است. حالا ببینید متکلمین را چطور رد می کند: "وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ يَدُلُّ عَلَى وَجوبِ الْأُمُورِ بِهِ". امر بر این دلالت دارد. "و كَوْنِهِ مَصْلَحَةً إِذَا فُعِلَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ". یعنی فعلی که به آن امر شده، مصلحت دارد. شارع حکیم مگر بدون مصلحت امر می کند؟ پس معلوم است مصلحت دارد. این روشن است. "فَإِذَا فُعِلَ كَذَلِكَ فَلَا بُدَّ مِنْ حُصُولِ الْمَصْلَحَةِ وَ اسْتِحْقَاقِ الثَّوَابِ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ تَكُنْ مَصْلَحَةً لَمْ يَحْسُنْ مِنَ الْحَكِيمِ إِجَابَتُهُ". (از حکیم شایسته نبود که آن را واجب کند) وَ لَيَبْطُلُ كَوْنُهُ مَصْلَحَةً عَلَى مَا تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ (اصلاً مصلحت بودنش باطل می شد. چون مصلحت داشتن با عدم اجزاء جمع نمی شود. نمی توان گفت هم مصلحت دارد و مصلحت شارع را آورده، و مع ذلك کفایت نمی کند. این دو با هم جمع نمی شوند) سَوَ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا (آنها) (متکلمین) ممکن است به ما اشکال کنند. حالا اشکالشان جالب است) أَنَّهُ لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَوْقَعَ الْفِعْلُ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ وَ تَحْصُلَ مَصْلَحَةٌ وَ يَسْتَحِقَّ الثَّوَابَ عَلَيْهِ إِلَّا أَنَّهُ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَقْضِيَهُ دَفْعَةً أُخْرَى (ممکن است بگویند امر را انجام دهیم، مصلحت هم حاصل شود، اما لازم باشد یک بار دیگر آن را قضا کنیم. این ها مثال می آورند و به مواردی از فقه نقض می کنند) أَنَّ الْمُفْسِدَ لِلْحَجِّ يَلْزَمُهُ الْمَضْيُ فِيهِ وَ مَعَ ذَلِكَ يَلْزَمُهُ قَضَائُهُ (مثل کسی که حج خود را فاسد کرده، بر او واجب است که اعمال را ادامه دهد، و با این حال، قضای آن نیز بر او واجب است. این نقض بسیار واضح دفع است؛ زیرا آن شخص خودش مأمور به را فاسد کرده است. مأمور به صحیح مصلحت دارد، نه مأمور به فاسد. چون خودش آن را فاسد کرده، قضا بر او واجب می شود. این نقض، بی دلیل و بی ارتباط است).

«وَكَذَلِكَ الظَّانُّ بِكَوْنِهِ مُتَطَهِّرًا فِي آخِرِ الْوَقْتِ يَلْزَمُهُ الصَّلَاةُ» (و همچنین کسی که در آخر وقت گمان دارد متطهر است (مانند متیمم) و وقت تنگ است، با استناد به قاعده "امتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار"، نماز بر او واجب است. ولی با این حال، قضا نیز بر او واجب است. این استدلال هم مردود و نادرست است؛ زیرا عملی که مصلحت داشت، صلاة با طهارت مائیه بود و او عمداً آن را ترک کرده است. وقتی عمداً ترک کرده، آیا مصلحت را عمداً تفویت نکرده است؟ پس این مورد با مقام بحث ما قابل مقایسه نیست. مقام بحث ما جایی است که امر را "علی وجهه" امتثال کرده و مصلحت آن را درک کرده است. پس این موارد نقض نیز صحیح نیست. من این عبارت را خواندم تا این موارد نقض را بیان کنم.

سؤال: اضطراری که با سوء اختیار حاصل می شود با این فرق می کند؟ هم باید اضطرار را انجام بدهد و هم قضا؟

بله. گفتیم که اینجا چون اضطرار را با دست خودش ایجاد کرده، همان قاعده "الصلاة لا تسقط بحال" بر او جاری است و نماز واجب است، ولی مع ذلک چون مصلحت واقعی را "عن عمد" تفویت کرده، مقتضی قضا است. البته اعاده فرض ندارد چون آخر وقت بود. چون فرض ما در آخر وقت بود، اعاده تصویر ندارد. پس اینجا قضا بر او واجب است، چون مصلحت را فوت کرده و به امر "اقض ما فات" باید آن واقع را ادراک کند. پس این ها اصلاً با مقام بحث ما که اجزاست، قابل مقایسه نیستند. آنجایی است که مأمور به را "علی وجهه" آورده و آن امر را "علی وجهه" امتثال کرده است. فقهای قدیم که گفته اند مجزی است، این را می گویند.

سؤال: غریق اگر نماز بخواند... قضا بکند یا نکند؟

استاد: اگر خودش را با سوء اختیار غرق کرده، بله (باید قضا کند). و الا اگر از روی سوء اختیار نبوده، نه، مجزی است. صلاة اضطراری است و مجزی است. علی ای حال اگر آن حالت اضطرار از سوء اختیار نبود و امر صلاة اضطراری شاملش شد، اینجا مجزی است. قاعده این است چون امر اضطراری مجزی است. هر طور بود، نماز ناقص هم باشد، مجزی است.

محل کلام

در اینجا جایی که امر ظاهری محل بحث است، نزاع در اجزای امارات است؛ تارة امارات بر واقعیه و اخری امارات بر حکم ظاهری (اصول عملیه). محل کلام در مسئله "تبدیل امتثال" نیست که امری از تعبد به خود، ثانیاً مجزی باشد. این از محل کلام ما خارج است، چون واضح و بی شک است. و همچنین از اینکه از یک امر دیگری مجزی باشد، مثلاً از امر صلاة دیگری حتی بعد از مضی وقت، نه، آن هم نیست. آن قطعاً مجزی نیست. در امر دیگر باید دید اگر اضطرار رفع شد، باید تیمم را کنار گذاشت و وضو گرفت. این هم روشن و واضح است.

ولی کلام این است که آیا این امر ظاهری از واقع مجزی است؟ همان طور که در بحث شأنیت گفتم، شأن حکم ظاهر این است که شارع آن را برای جایی جعل کرده که شما به واقع دسترسی ندارید و به آن جاهلید. حالا اگر جهل شما برطرف شد و به واقع علم پیدا کردید، ولو به اماره دیگری یا به علم وجدانی، آیا در داخل وقت مجزی از اعاده است؟ یا در خارج از وقت مجزی از قضا است؟

فرض کنید اماره‌ای برای فقیه قائم شد و او بر اساس آن فتوا داد که مکلف به تکلیف ظاهری عمل کند. مکلف هم عمل کرد. حالا آن فقیه از فتوایش برگشت، بعد از عمل مکلف، و گفت آن حکم قبلی واقعی نبود و اماره جدیدی واقعیت را نشان داده است. آیا عمل مکلف از آن واقع مجزی است؟ یا اگر نباشد، این شخص باید تمام اعمال را قضا کند چون خارج از وقت است؟ کلام ما در این است.